

# کودک و هیجانات

نویسنده پاول هاریس - مترجم شروین شمالی

تلاش کودکان برای آرامش بخشیدن به وضوح، مؤثر بود. تقریباً نوزادان ۱۴ ماهه به طرف خواهر یا برادر بزرگتر خود می‌رفتند تا آرام شوند. این رفتار اغلب در خانواده‌هایی قابل مشاهده بود که فرزند ارشد اغلب سعی می‌کرد تا خواهر یا برادر کوچکتر خود را آرام کرده، اسباب بازی‌هایش را به او می‌داد و کمتر با او دعوا می‌کرد. در ۱۴ تا ۱۶ ماهگی بسیاری از خواهران یا برادران کوچکتر با مشاهده ناراحتی برادر یا خواهر بزرگتر خود سعی می‌کردند تا با آرام کردن او متقابلاً واکنش نشان دهند. در این مقطع سنی کودکان به والدین خود هم آرامش می‌بخشند. به عنوان مثال پدری درباره رفتار پسر ۱۴ ماهه‌اش چنین اظهار داشت که:

امروز بعد از ظهر به خانه رسیدم و احساس ناراحتی می‌کردم. واقعا درد داشتم، به اتاق پسرم رفته و روی صندلی‌اش نشستم. او کاملاً با من همدردی می‌کرد. مرا بغل کرد نوازشم کرد و حتی پتویش را به من داد پتویی که وقتی درد دارد یا خسته است به روی خود می‌اندازد. ظاهراً خیلی پریشان بود (ولف ۱۹۸۲)

یافته‌های ذکر شده، همگی بر اساس گزارش‌های والدین بوده است. آیا مشاهده مستقیم تعامل خانواده این تصویر را تأیید می‌کند؟ زمانی که جوادی‌دان و کارول کسندریک در شهر کمبریج برای انجام تحقیقات خود به خانه‌ها رفتند شاهد اعمال همدردانه حدود ۸۰٪ فرزندان بزرگتر بودند. (دان و کسندریک ۱۹۷۹). این مشاهدات شامل مواردی می‌شد که فرزند

شرایط یا اعمالی می‌گردند که حالتی عاطفی را در دیگری برانگیخته یا بدان خاتمه می‌دهند. تلاش برای تغییر حالت عاطفی دیگران، به وضوح در رفتار کودک ۱۲ ماهه نوعی پیشرفت به شمار می‌رود.

**کودک تا حدی موضع احساسی مثبت یا منفی فرد را درک می‌کند خواه چنین موضعی مشوق او بوده یا باعث ناامیدی‌اش شود.**

## رفتار آرامش بخشیدن

جوادی‌دان<sup>۲</sup> و همکارانش در شهر کمبریج<sup>۳</sup> انگلستان از مادران خواستند تا رفتار فرزند ارشد خود را با خواهر یا برادر کوچکترشان گزارش کنند (دان، کندریک و مک نامی، ۱۹۸۱). سن فرزند ارشد آنها بین ۲ تا ۴ سال و سن خواهر یا برادر کوچکتر آنها ۸ یا ۱۴ ماهه بود. به گزارش مادران، کودکان غالباً خواهر یا برادر خود را آرام می‌کردند؛ حدود یک سوم هر از چندگاهی این کار را انجام داده و یک سوم بقیه به ندرت چنین رفتاری را از خود نشان می‌دادند. بنابراین اغلب بچه‌ها به برادر یا خواهرشان کمک می‌کردند؛ هر چند که برخی بیشتر تمایل به این کار داشتند. همچنین مشخص شد که پریشانی خواهر یا برادر کوچکتر همیشه انگیزه کمک کردن آنها نبود. گاهی آنها رفتار بی‌تفاوتی را داشته، گاه به ظاهر از پریشانی خواهر یا برادر کوچکتر خود لذت می‌بردند یا بیشتر آنها را اذیت می‌کردند و اغلب خود آنها پریشان شده و بدین ترتیب واکنش نشان می‌دادند.

کودکان در اواخر یک سالگی به انتخاب خود، نسبت به بیان چهره<sup>۱</sup> مادر واکنش نشان می‌دهند. این واکنش انتخابی مثلاً تمایل به نزدیک شدن یا فاصله گرفتن بسته به اینکه مادر لبخند زده یا هراسان به نظر برسد، گام اصلی در درک احساس کودک به شمار می‌رود. این تلویحاً بدان معناست که کودک تا حدی موضع احساسی مثبت یا منفی فرد را درک می‌کند خواه چنین موضعی مشوق او بوده یا باعث ناامیدی‌اش شود. همچنین کودک هدف‌مند بودن احساس دیگران را درک می‌کند. با این حال صرف نظر از اینکه این واکنش‌ها تا چه حد متناسب‌اند، کودک برای تغییر دادن احساس دیگری، هیچ گونه تلاش آگاهانه‌ای رایج عمل نمی‌آورد. کودک نسبت به هیجانات واکنش نشان می‌دهد اما به دنبال ابراز احساس خود نمی‌باشد.

در بعد از دو سالگی، تغییر مهمی رخ می‌دهد. اولاً کودک آگاهانه در صدد آرامش بخشیدن به دیگران برمی‌آید. شاید در ابتدا تلاش‌های کودک ناشیانه یا موقت به نظر برسد بلکه از نظر کیفی ماهیت آنها متفاوت با واکنش‌های نخستین سال زندگی است. البته این تغییرات بدان معنا نیستند که کودک خردسال مظهر فضیلت است. اگر چه کودکان در این سن با مهارت بیشتری به دیگران آرامش بخشیده و باعث کاهش پریشانی آنها می‌شوند، اما در عین حال با اذیت کردن بچه‌های دیگر و بزرگسالان موجب ناراحتی آنها می‌گردند. از دیدگاه نظری، این ترکیب همدلی و بدخواهی به ویژه جالب توجه است. این بدان معناست که خردسالان رفته رفته موفق به شناسایی



کوچکتر ناراحت بود و خواهر یا برادر بزرگتر غذای خود یا اسباب بازی اش را در اختیار او قرار می داد و یا به او کمک می کرد. دان و کندریک همچنین مواردی را تشخیص دادند که حاکی از کاربرد شیوه های غیر معمول به ویژه توسط کوچکترها بود. به عنوان مثال لن<sup>۶</sup> پسرک ۱۶ ماهه با شکمی بزرگ و گوشتالود اغلب برای شاد کردن والدین خود، به نزد آنها رفته بلوز خود را بالا می وزد و شکم خود را به آنها نشان می داد. روزی مارتین<sup>۷</sup> برادر سه ساله اش زمین خورد و شروع به گریستن کرد. لن به برادرش نگاه کرد به طرف مارتین رفت و بلوز خود را بالا زد، کلمات نامفهومی را به زبان آورد و منتظر واکنش مارتین ماند.

تحقیقات زان و کسلر و ماریون رادک - یار (۱۹۸۲) حاکی از چگونگی تغییر واکنشهای نوزادان ۱۰ تا ۳۰ ماهه نسبت به پریشانی دیگران می باشد. به مادران گفته شد تا واکنش های فرزندان خود را در صورت مشاهده پریشانی دیگران گزارش دهند. علاوه بر آن، واکنش کودکان به هنگامی که مادر یا پژوهشگر، تظاهر به ناراحتی می کرد، مشاهده شد.

در واکنش کودکان مراحل مختلفی قابل رویت بوده است. بین ۱۰ و ۱۲ ماهگی کودکان نسبت به رفتار دیگران بی تفاوت بودند و صرفاً آنها را نظاره می کردند. در مورد نیمی از حوادث، نوزادان علائمی از پریشانی را بروز می دادند؛ اخم می کردند، غمگین می شدند یا گریه می کردند. به هر حال در این سن کودکان به ندرت برای تسکای فرد ناراحت تلاش می کردند. بعد از ۱۲ ماهگی، کودکان نشانه های کمتری از

پریشانی را از خود بروز می دادند اما برای آرامش بخشیدن به دیگران فعالانه مداخله می کردند. آنها به سمت شخص ناراحت آمده و نوازشش می کردند. حدود ۱۸ ماهگی این تلاشها به فعالیت های پیچیده تری برای آرامش بخشیدن بدل شد. کودکان اشیایی را نزد شخص ناراحت و پریشان آورده، به وی پیشنهاد می کردند که با این اشیاء بازی کند، کلماتی حاکی از همدردی را به زبان می آوردند، از شخص ثالثی کمک می خواستند و حتی سعی می کردند تا از قربانی حمایت کنند.

**خردسالان طی دو سالگی رفته رفته درصدد آرامش بخشیدن به دیگران برمی آیند؛ آنها والدین، خواهران یا برادران خود و بعدها بچه های دیگر را در مهد کودک آرام می کنند به ویژه وقتی آنها را ناراحت می بینند.**

غالباً رفتار کودک فقط حاکی از تشخیص پریشانی شخص دیگر نبود بلکه نشان می داد وی عامل پریشانی را درک کرده است. مثلاً کودکی ۲۰ ماهه متوجه درد پای مادر شد. کودک در حالی که می گفت «پای مامان درد می کند» به سمت او دویده و شروع به ماساژ دادن پایش کرد. کودک دیگری که او هم ۲۰ ماهه بود با خرابکاری های خود مادر را عصبانی کرد. به طرف مادر رفت، نوازشش کرد و گفت مادر درستش می کنم و واقعاً هم چنین کاری را انجام داد.

مشاهده شد که کودکان ۲۰ تا ۲۴ ماهه

تقریباً نسبت به یک سوم مواردی که در آن شاهد پریشانی کسی بودند واکنش نشان دادند. (زاهسن - واکسلر، وادکه - یارو و کینگ<sup>۹</sup> ۱۹۷۹). می توان انتظار داشت که کودکان بسته به اینکه خود عامل پریشانی دیگری بوده یا نقشی نداشته اند، واکنش متفاوتی را نشان دهند.

در هر دو حالت آنها غالباً مداخله می کردند. از سوی دیگر در واکنش آنها نسبت به پریشانی دیگران تفاوت های فردی قابل ملاحظه ای مشاهده شد. برخی کودکان نسبت به بیش از نیمی از این موارد واکنش نشان دادند حال آنکه در مورد دیگران این واکنش از هر ۲۰ مورد یکی بود.

در دهه ۱۹۳۰ پژوهشگران مطالعات خود را بر روی کودکان یا مقطع سنی بالاتر و در مهد کودک انجام دادند. لويس مورفی<sup>۱۱</sup> (۱۹۳۷) بر اساس مشاهدات مستقیم خود، مشاهده کرد که کودکان به یاری افسرد پریشان می شتابند از آنها حمایت و دفاع می کنند و هر کس را که باعث ناراحتی دیگری شده تنبیه می کنند. وی همچنین مواردی را مشاهده کرد که در آن پریشانی کودکی باعث شد تا کودک دیگر بخندد به طرف او حمله ور شود و یا نگاهش کند. تعداد محدودی از کودکان، تقریباً یک چهارم آنها، با کودک دیگر همدردی نکردند.

حال با جمع بندی شواهد بدست آمده از این مطالعات، به نتایج زیر دست می یابیم.

خردسالان طی دو سالگی رفته رفته درصدد آرامش بخشیدن به دیگران برمی آیند؛ آنها والدین، خواهران یا برادران

خود و بعدها بچه‌های دیگر را در مهد کودک آرام می‌کنند به ویژه وقتی آنها را ناراحت می‌بینند.

باید اعتراف کرد که آنها همیشه تماشاگران انفعالی نمی‌باشند غالباً خود پریشان و نگران می‌شوند اما برای آرامش بخشیدن به دیگری هیچ گونه اقدام فعالی را به عمل نمی‌آورند.

در دو سالگی و سه سالگی، دخالت‌های فعلا نه بیشتر می‌شود. این دخالت‌ها اغلب در قالب ژست یا کلمات همدردانه و تقسیم کردن اشیاء می‌باشد اما استفاده از شیوه‌های غیرمعمول نیز رایج است.

همه کودکان نسبت به پریشانی دیگری به طور یکسان واکنش نشان نمی‌دهند. علاوه بر آن، شیوه‌های واکنش کودکان به پریشانی در این نخستین سالهای زندگی تقریباً ثابت می‌ماند؛ واکنش برخی از آنها نگرانی است حال آنکه برخی دیگر با بی‌تفاوتی یا حتی پرخاشگری واکنش نشان می‌دهند.

(کامینگز، هولینک، لانوتی، رادک یارووزان و کسلر ۱۹۸۶)<sup>۱۱</sup>  
در مبحث بعد در بستن این تفاوت‌های فردی به بررسی علل احتمالی خواهیم پرداخت.

### رفتار آزارگرانه<sup>۱۲</sup>

پژوهشگران از مادران خواستند تا مواردی را گزارش کنند که در آن فرزندانشان برادر یا خواهر کوچکتر خود را آزار می‌دادند. مشاهده شد که این موارد هم در میان کودکان شایع بود. (دان، کندی و مک نامی ۱۹۸۱). علاوه بر آن مشاهده شد که اغلب کودکان سه ساله و بالاتر از سه سال دعوا را با برادر یا خواهر کوچکتر خود آغاز می‌کنند.

(آبرامویچ، کورتولندو، ۱۹۷۹، آبرامویچ، کورتویلیز ۱۹۸۰)<sup>۱۳</sup>  
به گزارش دان و کندی (۱۹۸۲) در برخی خانواده‌ها حدود ۸۵ درصد تعاملات در حالی صورت می‌گیرد که فرزند کوچکتر رفتار دوستانه و فرزند بزرگتر برخورد منفی

را دارد.

با وجود گرایش کلی خواهران و برادران بزرگتر به پرخاشگری بیشتر، میزان توافق و یا عدم تفاهم آنها به خانواده‌ها، نسبت به روابط خصمانه متقابل (مثلاً وقتی که هر دو بچه نسبت به هم رفتار خصمانه‌ای داشتند) از صفر تا ۵۰ درصد و نسبت برخورد‌های دوستانه متقابل از صفر تا ۸۵ درصد متغیر بوده است.

---

**مشاهده شد که کودکان بعد از انجام کاری که از آن منع شده‌اند به مادر نگاه کرده، لبخند زده یا خندیده و بدین ترتیب او را آزار می‌دهند.**

---

هل دادن، سقلمه زدن یا نیشگون گرفتن خواهر یا برادر را نمی‌توان تلاشی عمدی برای ناراحت کردن دیگری دانست. بچه‌های دو یا سه ساله به هنگام خشم بدون اینکه قصدی داشته باشند، چنین رفتاری را از خود نشان می‌دهند. به هر حال بررسی دقیق این الگوی رفتاری نیاز به تفسیر و تغییر را آشکار می‌سازد. زمانی که کودکان باعث ناراحتی برادر یا خواهر خود می‌شوند احتمالاً اعمالی را انجام می‌دهند که باعث تشدید این ناراحتی می‌شوند. تکرار این اعمال قطعاً نشان دهنده تعمد است (دان و مان ۱۹۸۶)<sup>۱۴</sup>. علاوه بر آن، کودکان اغلب از تکنیک‌های برنامه‌ریزی شده استفاده می‌کنند. این مسئله به ویژه در مورد ترفندهای عاری از خشونت قابل مشاهده است. مثلاً به این مورد توجه کنید که توسط دان و کندی (۱۹۷۹) گزارش شده است: گری<sup>۱۵</sup> اصرار دارد که اسباب بازی تریسی<sup>۱۶</sup> سه ساله را از او بگیرد. تریسی می‌گوید: نه نه نه. گری پافشاری می‌کند. تریسی آخرین حربه خود را به کار می‌برد اسباب بازی را بالای نیز می‌گذارد جایی که دست گری به آن نمی‌رسد. گری عصبانی و گریه کنان به طرف کانای می‌رود عروسک تریسی را محکم نگه می‌دارد و به تریسی نگاه می‌کند. حالا نوبت تریسی است که گریه کنان به سمت گری آمده و

عروسک را از او بگیرد.

دان و مان (۱۹۸۵) نیز به شرح یکی از این استراتژی‌های عامدانه پرداختند. مادر سی‌سی برای مصاحبه‌گر تعریف می‌کرد که امی خواهر سی‌سی از عنکبوت می‌ترسد. امی از اسباب بازی که به شکل عنکبوت است، نفرت دارد.

سی‌سی با شنیدن حرف‌های مادر به سمت اتاق دیگر دوید. جعبه اسباب بازی را زیر و رو کرد، عروسک عنکبوت شکل را به طرف امی گرفت و امی شروع به گریستن کرد.

همانگونه که در مورد نقش تغییرات رشد در مورد رفتار آرامش بخشیدن مشاهده شد، رفتار آزار دهندگی نیز طی دو سالگی به دفعات قابل مشاهده است (دان و مان ۱۹۸۵)

این رفتارها در ۱۶ و ۱۸ ماهگی غالباً عبارتند از گرفتن شیئی مورد علاقه خواهر یا برادر بزرگتر یا خراب کردن آن. به هر حال کودکان در ۲۴ ماهگی از تکنیک‌های زیرکانه‌تری استفاده می‌کنند. مثلاً کودکی وانمود می‌کرد که دوست خیالی خواهرش است و بدین صورت او را آزار می‌داد.

رفتار آزارگرانه همیشه متوجه خواهر و برادرها نیست؛ این رفتار متوجه مادر نیز می‌باشد علاوه بر آن به موازات افزایش موارد آزار خواهر یا برادر، در مورد مادر هم وضعیت این چنین است.

مشاهده شد که کودکان بعد از انجام کاری که از آن منع شده‌اند به مادر نگاه کرده، لبخند زده یا خندیده و بدین ترتیب او را آزار می‌دهند.

### تفاوت‌های فردی در رفتار آزارگرانه و آرام‌بخشی

پیش از این دیدیم که کودکان در خانه، اغلب در صدد آرام کردن خواهر یا برادر خود برمی‌آیند اما در عین حال باعث آزار آنها هم می‌شوند. با توجه به تفاوت‌های فردی کودکان به لحاظ گرایش آنها به رفتار آزارگرانه یا آرامش بخش، منشأ این تفاوت‌های فردی چه می‌باشد؟

نخست باید پرسید که آیا بین این دو نوع رفتار ارتباطی وجود دارد؟ دو احتمال جالب را در اینجا می‌توان در نظر گرفت. نخست اینکه شاید بین دو نوع رفتار به ویژه به لحاظ عمومی بودن آنها همبستگی مثبتی برقرار باشد. کودکانی که به دیگران آرامش می‌بخشند رفتار آزارگرانه بیشتری را از خود نشان می‌دهند.

این مسئله را در صورتی می‌توان عنوان کرد که فاصله عاطفی یا روابط نزدیک کودکان با خواهر یا برادرانشان را در نظر بگیریم: هر چه که ارتباط آنها با یکدیگر بیشتر باشد، تلفیقی از رفتارهای مثبت و منفی نمایان می‌شود؛ حال آنکه با بیشتر شدن فاصله عاطفی، چنین رفتارهایی کمتر قابل مشاهده است. تحقیقات لوئیس مورفی (۱۹۳۷) نیز تا حدی مؤید این اظهارات می‌باشد. بنا بر مشاهدات وی کودکانی که تمایل به همدردی داشتند، رفتارهای پرخاشگرانه‌ای را نیز از خود بروز می‌دادند. مورفی این مسئله را به عامل اجتماعی بودن ربط داد که شامل رفتارهای مثبت و منفی بود چنین الگویی زمانی مطرح است که بین اجتماعی کودکان متفاوت باشد.

احتمال دوم در نظر گرفتن همبستگی منفی است یعنی کودکانی که دیگران را آزار می‌دهند به ندرت باعث آرامش دیگران (برادر یا خواهر خود) می‌شوند و بر عکس. این نوع نتیجه‌گیری دارای نوعی جاذبه است. غالب مردم چنین می‌پندارند که برخی کودکان به دلیل خلق و خوی و یا گرایش به سمت روابط اجتماعی رفتار خصمانه‌ای را دارند و با کسی همدردی نمی‌کنند.

دان و کندریک (۱۹۸۲)، در برخورد با این مسئله خاطر نشان ساخته‌اند که «بسیاری از کودکان رفتار دوستانه اجتماعی را از خود نشان می‌دهند و برخی از آنها رفتار پرخاشگرانه‌ای (فیزیکی) را دارند. و این همان نتیجه‌ای است که مورفی انتظار دستیابی به آن را داشت. با این همه، آنها به گزارش مواردی پرداخته‌اند که برای برخی

کودکان الگوی دوم کاربرد بیشتری دارد. هیچ یک از کودکانی که نسبت به پریشانی خواهر یا برادر کوچکتر خود با شادی واکنش نشان می‌دادند یا عمداً ناراحتی آنها را بیشتر می‌کردند، باعث آرامش آنها نمی‌شدند. این نتایج حاکی از آنست که برخی کودکان می‌دانند چگونه درک دیگر را آزار دهند، اما فاقد توانایی با انگیزه همدردی می‌باشند.

**کودکانی که در سنین خردسالی تنبیه بدنی شده‌اند، غالباً پرخاشگرتر از دیگران‌اند. آنها در مقایسه با کودکانی که شرایط اجتماعی مشابه آنها را دارند اما تنبیه نشده‌اند، کمتر به همدردی و یا کمک به دیگران تمایل دارند.**

این الگو را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ کودکان گاه نحوه رفتار والدین خود نسبت به ناراحتی دیگران را الگو قرار می‌دهند. همچنین آنها به لحاظ توانایی اینکه خود را به جای کودک دیگر تصور کنند، با یکدیگر متفاوت‌اند. پژوهشگران به بررسی این نکته پرداخته و به نتایج جالبی دست یافته‌اند.

### تبیین تفاوت‌های فردی

زمانی که کودکی، باعث ناراحتی کودک دیگر می‌شود والدین می‌توانند به شیوه‌های مختلف مداخله کنند. آنها می‌توانند قربانی را آرام کرده کودکی را که باعث ناراحتی دیگری شده ملامت کنند و یا کودک را به ادامه این عمل تشویق کنند. به اعتقاد کارولین زهن و کسلر و همکارانش، مادران با تعبیر و تفسیر ناراحتی دیگران برای کودک نقش قابل ملاحظه‌ای را ایفا می‌کنند. (زهن، وکسلر، وادکه، یاروکینک ۱۹۷۹)

این امر به ویژه زمانی صادق است که منشأ پریشانی خود کودک باشد. در چنین مواردی احتمالاً مادران بیشتر به نقش کودک توجه می‌کنند و لحن آنها حالت موعظه‌گرانه اخلاقی را دارد. وکسلر و همکارانش مشاهده کردند زمانی که کودکان

(در سن ۲۰ تا ۲۴ ماهگی) عامل ناراحتی دیگران بودند (نه شاهد آن)، مادران بیشتر درباره این مسئله توضیح می‌دادند، موعظه اخلاقی (تو باعث شد او گریه کند. گاز گرفتن کار خوبی نیست) و مداخله مثبت (چرا به خوبی توبت را نمی‌دهی). از سوی دیگر زمانی که کودکان خود مسبب ناراحتی دیگری نبودند. مادرها احتمالاً برای قربانی کاری انجام می‌دادند (مثلاً او را بغل می‌کردند تا آرام شود) یا اصلاً واکنشی نشان نمی‌دادند.

آیا این واکنش‌ها بر کودک تأثیر می‌گذارد؟ زان وکسلر و همکارانش مادران را به دو گروه تقسیم کردند. دو گروه که عالی و یا بد عمل می‌کردند؛ هدف این بود که دریابند آیا نحوه تسلط بخشیدن و یا کمک به دیگران در کودکان متفاوت است؟ ظاهراً رفتارهای مادرانه مؤثر بود. مثلاً بیان اظهاراتی از این قبیل (نباید کسی را اذیت کنی، نباید مزاحم کسی شوی. می‌توانی درباره گاز گرفتن صحبت کنی، اما هرگز نباید کسی را گاز بگیری) در همان مقطع زمانی و حتی ۴ یا ۵ ماه بعد کودک را تحت تأثیر قرار می‌داد.

حتی زمانی که خود کودکان عامل ناراحتی دیگران نبودند نیز چنین تأثیری برجای بود. ظاهراً توضیح مادران باعث نشان دادن واکنش‌های نوع دوستانه از سوی کودک می‌شد حال آنکه منع کودک بدون هیچ‌گونه توضیحی، تأثیر عکس را داشت. برخی شواهد حاکی از نقش والدین، حاصل مطالعه بر روی کودکانی است که تنبیه بدنی شده‌اند.

کودکانی که در سنین خردسالی تنبیه بدنی شده‌اند، غالباً پرخاشگرتر از دیگران‌اند. آنها در مقایسه با کودکانی که شرایط اجتماعی مشابه آنها را دارند اما تنبیه نشده‌اند، کمتر به همدردی و یا کمک به دیگران تمایل دارند. (جورج و مین ۱۹۷۹ هافمن - پلاتکین و تونی من ۱۹۸۴ تولکیت و کوچینسکی ۱۹۸۶).<sup>۱۸</sup> مطالعات ماری مین و کارول جرج (۱۹۸۵)<sup>۱۹</sup> در این زمینه با ارزش است چرا

که نحوه واکنش کودکان تنبیه شده نسبت به پریشانی دیگران را نشان می‌دهد. آنها به مقایسه در گروه کودکان از یک تا سه ساله پرداختند.

یکی از این گروهها متعلق به خانواده‌های محروم بودند که پدر خانه را ترک کرده و مادر با هزینه دولت زندگی خود را می‌گذرانند. گروه دیگر نیز وضعیت اجتماعی مشابهی را داشتند و علاوه بر آن از والدین خود کتک می‌خورند. شدت بد رفتاری والدین با آنها از تنبیه شدید تا شکستن جمجمه و استخوان و سوختگی (داغ کردن) شدید متغیر بود.

مشاهده وضعیت این دو گروه در واکنش به ناراحتی کودک دیگر نشان دهنده تفاوت‌های آشکار بود. خرد سالان تنبیه شده هرگز نسبت به ناراحتی کودکان دیگر واکنش آشکاری نشان ندادند. نهایت تلاش آنها نوازش یا سعی در آرام کردن کودکان گریان بود و یا آنکه فقط در گوشه‌ای ایستاده و نگاه می‌کردند. به هر حال اغلب آنها به صورت منفی واکنش نشان می‌دادند. بعضی از این کودکان واکنش‌های خصمانه‌ای را ابراز کرده و ترس‌های تهدید کننده (کلامی و چهره‌ای) را از خود نشان داده و یا به طرف کودکان گریان حمله می‌کردند. سپس، نگران و مضطرب شده، با ترس یا پریشانی یا هر دو واکنش نشان می‌دادند.

بر خلاف این قبیل کودکان، کودکان دیگر دچار این حالت نگرانی و اضطراب نبودند. آنها معمولاً به طور مکانیکی کودک گریان را نوازش کرده یا نگاهش می‌کردند و موارد، این توجه آنها با فعالیت بیشتری توأم بود. بیاد داشته باشید که این نقش فعال و کسلر و همکارانش (۱۹۷۹) در رابطه با گرایشهای مادران می‌باشد.

در مورد برخی از حادترین موارد (شامل سه کودک نوپا که تنبیه شده بودند)، تناوبی بین رفتار تسکین دهنده و پرخاشگرانه مشاهده شده است. به عنوان مثال کودکی به دنبال کودک دیگر رفته و اذیتش می‌کرد. تا زمانی که او نشانه‌های

ناراحتی را از خود نشان می‌داد و بعد به طور مکانیکی آرامش کرده و درست در همان لحظه لبخند می‌زد. این داده‌های اطلاعاتی با ارزش‌اند و از جنبه دیگر تأثیر عکس را دارند. نخست از بعد مثبت، رفتار تسکین دهند در خانواده‌های با ثبات طبقه کارگردان (دان کسندریک ۱۹۸۲) یا خانواده‌های متوسط (زاهن - وکسلر، رادکه - یا رو و کینک ۱۹۷۹) در بین کودکانی که روزانه به مهد کودکی سپرده می‌شوند، (حتی وقتی که خانواده کودک پر تنش و محروم باشد) قابل مشاهده است.

### والدین تنبیه‌گر الگوی رفتار پرخاشگرانه را از همان آغاز یعنی مدتها پیش از آنکه کودک خود پدر یا مادر شود، به وی انتقال می‌دهند.

از بعد منفی، کودکان تنبیه شده که همانند کودکان طبیعی نسبت به ناراحتی کودک دیگر واکنش نشان می‌دهند، واکنش خود را نسبت به حالات خشم دیگری ابراز می‌کنند (دنهام ۱۹۸۶؛ استریر، ۱۹۸۰) آنها مضطرب می‌شوند. بی‌اعتنایی می‌کنند یا اغلب با پرخاشگری واکنش نشان می‌دهند؛ این قبیل کودکان به ندرت تمایل خود را برای کمک یا آرام کردن دیگری ابراز می‌کنند مگر اینکه از آنها خواسته شود. چنین به نظر می‌رسد که والدین تنبیه‌گر الگوی رفتار پرخاشگرانه را از همان آغاز یعنی مدتها پیش از آنکه کودک خود پدر یا مادر شود، به وی انتقال می‌دهند. نحوه این انتقال آشکار نیست. آیا والدین تنبیه‌گر گرایش ذاتی رفتار همدلانه را منع کرده و یا آن را منحرف می‌کنند؟ آنها الگوی رفتار تنبیه‌گرانه را پیش روی کودکی می‌گذارند که در صورت برخورد با پریشانی دیگری، هیچ‌گونه گرایش ذاتی سبقت به همدلی یا رفتار خصمانه را ندارد؟

آیا آنها از توجه کودک زمانی که باعث ناراحتی کودک دیگر می‌شود ناتوانند؟ قطعاً شواهد نشان داده که والدین تنبیه‌گر زمانی که فرزند آنها رفتار پرخاشگرانه یا ناپسندی

را نسبت به کودک دیگر دارد، بیشتر به تنبیه او متوسل می‌شوند. و اما در مورد والدینی که به تنبیه بدنی کودک گرایشی ندارند وضعیت بر عکس است (تسریکت و کوکزینسکی ۱۹۸۶). بالاخره اینکه والدین تنبیه‌گر صرف نظر از نحوه رفتارشان با فرزند خود، الگوی ژنتیک حساسیت بیش از حد و در عین حال روی گردانی از دیگران بر هنگام پریشانی را به آنها انتقال می‌دهند، تعبیر نهایی این یافته‌ها هر چه که باشند نشان می‌دهند که همدلی با کودک پریشان دیگر، رفتاری نیست که به ناگزیر در خزانه رفتاری کودک خردسال گنجانده شود.

### منابع:

1. Facial expression
2. Judy Dann
3. Cambridge
4. Wolf
5. Dunn and Kendrick
6. Len
7. Martin
8. Zahn - waxler and Marion Radke - Yarrow
9. King
10. Lois Murphy
11. Cammings, Hollenbeck, Iannotti, Radice - yarrow and Zahn waxler
12. Harting
13. Abramou: tch. corder and lando, 1979; Abramouitch, corder and pepler, 1980
14. Dunn and Munn, 1986
15. Gary
16. Tracey
17. altruistic reaction
18. George and Main, 1979, Hoffman - plotkin and Twen tyman, 1984; Triclett and kuczynski, 1986
19. Mary Main and carol George.
20. Denham 1986 strayer, 1980